



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۷۷

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

مقدمه

در درس گذشته به بررسی مفهوم جملات شرطیه و دلالت جملات وصفیه بر مفهوم و نیز بحث دلالات جمله ها پرداخته شد. همان گونه که در علم منطق بیان شد یک جمله دارای دلالت های مختلفی است که عبارتند از: دلالت تصویری، دلالت تصدیقی اول و دلالت تصدیقی دوم؛ این دلالات باید دارای هماهنگی باشند و اصل نیز بر همین تطابق می باشد.

در این درس، اقسام قرینه و نقش آنها در دلالات سه گانه، توسعه و تضییق قرینه خاص و عام نسبت به حکم و موضوع و أصالة العموم و أصالة الجد مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

متن درس

[تقدم ان الكلام له ثلاث دلالات و هي: الدلالة التصورية و الدلالة التصديقية الأولى و الدلالة التصديقية الثانية...] و قد يقول المتكلم: «أكرم فلاناً» و يخطر في ذهننا مدلول الكلام و لكننا نشك في أنه جاد في ذلك و نحتمل أنه متأثر بظروف خاصة من التقية و نحوها و أنه ليس له مراد جدى إطلاقاً و الكلام فيه كالكلام في المثال السابق، فإن ظهور التوافق بين الدالتين التصديقتين يقتضى دلالة الكلام على أن ما أخطره في ذهننا عند سماع هذا الكلام مراد له جداً و ان الجهة التي دعتة الى الكلام هي كون مدلوله مراداً جدياً له لا التقية و هذا الظهور حجة و يسمى بأصالة الجهة. و نلاحظ على ضوء ما تقدم أن في الكلام ثلاثة ظواهر: أحدهما تصوري و اثنان تصديقيان و يختلف التصوري عنهما في أن ظهور اللفظ تصوراً في المعنى الحقيقي لا يتزعزع حتى مع قيام القرينة المتصلة، على أن المتكلم أراد معنى آخر و أما ظهور الكلام تصديقاً في إرادة المتكلم للمعنى الحقيقي استعمالاً و جداً فيزول بقيام القرينة المذكورة و يتحول من المعنى الحقيقي الى المعنى الذي تدلّ عليه القرينة و أما القرينة المنفصلة فلا تزعزع شيئاً من هذه الظواهر و إنما تشكل تعارضاً بين ظهور الكلام الأول و بينها و تقدم عليه وفقاً لقاعدة الجمع العرفي.

مناسبات الحكم و الموضوع

قد يذكر الحكم في الدليل مرتبطاً بلفظ له مدلول عام و لكن العرف يفهم ثبوت الحكم لحصة من ذلك المدلول، كما إذا قيل: «اغسل ثوبك اذا أصابه البول» فإن الغسل لغة قد يطلق على استعمال أى مائع و لكن العرف يفهم من هذا الدليل أن المطهر هو الغسل بالماء، و قد يذكر الحكم في الدليل مرتبطاً بحالة خاصة و لكن العرف يفهم أن هذه الحالة مجرد مثال لعنوان عام و أن الحكم مرتبط بذلك العنوان العام، كما إذا ورد في قرينة وقع فيها نجس أنه لا تتوضأ منها و لا تشرب فان العرف يرى الحكم ثابتاً لماء الكوز أيضاً و ان القرينة مجرد مثال. و هذه التعميمات و تلك التخصيصات تقوم في الغالب على أساس ما يسمى بمناسبات الحكم و الموضوع، حيث ان الحكم له مناسبات و مناطات مرتكزة في الذهن العرفي، بسببها ينسب الى ذهن الإنسان عند سماع الدليل التخصيص تارة و التعميم أخرى و هذه الإنسباكات حجة، لأنها تشكل ظهوراً للدليل و كل ظهور حجة وفقاً لقاعدة حجية الظهور كما يأتي إن شاء الله تعالى.

یادآوری (اصالة التطابق)

بیان شد که اصل در میان دلالت‌های تصویری و تصدیقی اول و تصدیقی ثانی، هماهنگی است. از تطابق بین دلالت تصویری و دلالت تصدیقی اول، ظهوری به دست می‌آید که حجیت آن را «اصالة الحقيقة» می‌نامند.

از تطابق بین دلالت تصدیقی اول و دلالت تصدیقی ثانی، دو ظهور مورد بحث قرار گرفته است:

الف) اگر در دلالت تصدیقی اول کلامی به صورت عموم به ذهن مخاطب خطور کرد، همین عمومیت که مراد استعمالی اوست، مراد جدی او نیز خواهد بود. از تطابق بین دلالت تصدیقی اول و دلالت تصدیقی ثانی، ظهوری به وجود می‌آید که نام این ظهور، «اصالة العموم» می‌باشد.

ب) تطابق میان دلالت تصدیقی اولی و ثانی تنها در «اصالة العموم» وجود ندارد، بلکه اصول لفظی دیگری هم می‌توانند بر اساس این تطابق به دست آیند.

اصل دیگری که مورد اشاره مصنف قرار گرفته، حاصل تطابق میان دلالت تصدیقی اول و دوم است و نام آن «اصالة الجهة» می‌باشد که به آن «اصالة الجدة» نیز می‌گویند.

خلاصه

اگر متکلم در مقام بیان مراد جدی خود می‌باشد و فرد شک کند که آیا او در حال هزل است یا در حال تعارف. در این جا می‌توان به کمک اصالة الجهة، او را جدی فرض کرد.

مبنای این اصل، به هماهنگی بین دو دلالت تصدیقی برمی‌گردد؛ یعنی ظاهر حال متکلم این است که همان معنایی را که به ذهن مخاطب خود انتقال می‌دهد، مراد جدی او نیز می‌باشد؛ نه آن که معنایی که اراده می‌کند به مراد جدی او ربطی ندارد.

تطبیق

و قد يقول المتكلم: «أكرم فلاناً» و يخطر في ذهننا مدلول الكلام^۱ و لكننا نشك في أنه جاد في ذلك و نحتمل أنه متأثر بظروف خاصة من التقية و نحوها و أنه^۲ ليس له^۳ مراد جدی إطلاقاً و الكلام فيه كالکلام في المثال السابق^۴ هنگامی متکلم می‌گوید: «فلانی را اکرام کن»، متکلم، مدلول کلام را به ذهن ما انتقال می‌دهد. و اگر شک کنیم که آیا او در آنچه بیان داشته است، جدی است یا نه و احتمال دهیم که این متکلم متأثر از شرایطی خاص از قبیل تقیه و مانند آن باشد، (پس در این صورت) این متکلم هیچ مراد جدی ندارد. کلامی که در اینجا مطرح است دقیقاً مثل کلام و مثال سابق است (یعنی مانند مثال: «أكرم كل جیرانی»، که شک می‌کنیم آیا مقصود وی این است که همه همسایه ها را اکرام کنیم یا بعضی از آنها را؟)

^۱. مفعول «يخطر».

^۲. عطف بر «انه» در جمله «انه جاد في ذلك».

^۳. مرجع ضمیر: متکلم.

^۴. یعنی: مثالی که ذیل اصالة العموم گذشت. مثلاً وقتی مولا بگوید: «أكرم كل جیرانی»، در زمان استعمال، معنای عام در ذهن تداعی خواهد کرد.

فانّ ظهور التّطابق بين الدّالّتين التّصديقيّتين يقتضى دلالة الكلام على أنّ ما أخطره في ذهننا عند سماع هذا الكلام مراد له جداً

ظهور تطابق بين دو دلالت تصديقي، مقتضى دلالت كلام است، بنا بر این که معنایی را که هنگام شنیدن کلام به ذهن ما انتقال می‌دهد، مراد جدی اوست

و ان الجهة التي دعت^۱ الى الكلام هي كون مدلوله مراداً جدياً له لا التّقية و هذا الظهور حجة و يسمى بأصالة الجهة. آن جهتی که متکلم را به سخن گفتن خوانده است، عبارتست از این که مدلول این کلام مراد جدی متکلم است، نه این که تقیه باشد و این ظهور حجت بوده و «اصالة الجهة» نامیده می‌شود.

Sco ۱: ۰۸:۳۶

تأثیر قرینه بر دلالات سه گانه

قرینه بر دو نوع است: { الف) متصل
(ب) منفصل

«قرینه متصل» قرینه‌ای است که قبل از انعقاد کلام و مقارن با بیان کلام وجود داشته باشد و خود بر دو نوع «حالیه» و «مقالیه» می‌باشد.

«قرینه منفصله» نیز قرینه‌ای است که بعد از انعقاد کلام بیاید.

اگر قرینه متصل باشد، در دلالت تصویری کلام هیچ گونه نقشی ندارد؛ در این صورت دلالت تصویری کلام محفوظ است و در معنای حقیقی و موضوع له منعقد است، اگرچه قرینه‌ای متصل بر اراده مجازی قائم شده باشد؛ زیرا دلالت تصویری بسیار سریع و بلافاصله پس از شنیدن کلام رخ می‌دهد و مجالی به قرینه متصل نمی‌دهد تا خللی در این دلالت به وجود بیاورد.

مثال

وقتی شما کلمه «اسد» را به کار می‌برید، ذهن مخاطب ناخودآگاه به حیوان مفترس منتقل می‌شود اگرچه متکلم بعد از واژه اسد، کلمه «یرمی» را هم به کار برد.

همین که واژه «اسد» به گوش شما می‌رسد، ذهن بلافاصله به سمت حیوان مفترس خواهد رفت و «یرمی» نمی‌تواند تأثیری در دلالت تصویری بگذارد.

اما قرینه متصل در دو دلالت تصدیقی اول و ثانی مؤثر است؛ یعنی می‌تواند دلالت تصدیقی اول را تحت تأثیر خود قرار دهد و از تطابقی که بر حسب اصل باید با دلالت تصویری داشته باشد، دور کند.

اما قرینه منفصل می‌تواند در دلالت تصدیقی ثانی ایفای نقش کند و تطابق بین این دلالت و دلالت تصدیقی اول را بر هم بزند.

^۱. مرجع ضمیر: متکلم.

در صورت وجود قرینه صارفه (قرینه بر مجاز) در کلام، قرینه صارفه - هر چند در دلالت تصویری نقشی ندارد - در دلالت تصدیقی اول تأثیر می‌گذارد؛ لذا دیگر مراد متکلم در مثال مذکور، حیوان مفترس نیست، بلکه رجل شجاع است. به این دلیل که قرینه صارفه، یعنی لفظ «یرمی» آمده است. همین طور اگر قرینه‌ای برای تخصیص داشتیم دیگر نمی‌توان دلالت تصدیقی ثانی را مطابق با دلالت تصدیقی اول دانست و مراد جدی متکلم نیز به شکل عام تلقی نمی‌شود.

همین‌طور اگر قرینه‌ای دال بر هزل بودن کلام متکلم یا از روی تقیه بودن کلام وی بدست آوریم، تطابق میان دلالات تصدیقی اول و ثانی به هم خواهد خورد و دیگر مجالی برای «اصالة الجد» نخواهد بود.

تطبیق

و نلاحظ علی ضوء ما تقدم أن^۱ فی الکلام ثلاثة ظواهر^۲ أحدهما تصویری و اثنان تصدیقیتان و یختلف التصوری عنهما فی أن ظهور اللفظ تصوراً فی المعنی الحقیقی

ملاحظه می‌کنیم بر اساس آن چه گذشت، سه دلالت در کلام وجود دارد: یکی تصویری و دو دلالت دیگر تصدیقی هستند. فرق دلالت تصویری از دو دلالت تصدیقی در این است که ظهور لفظ تصویراً در معنای حقیقی لا یتزعزع حتی مع قیام القرینه علی أن المتکلم أراد معنی آخر و أما ظهور الکلام تصدیقاً فی إرادة المتکلم للمعنی الحقیقی إستعمالاً و جداً

حتی با قیام قرینه متصل، متزلزل نمی‌شود، بنا بر این که متکلم معنای دیگری غیر از معنای حقیقی را اراده نموده است. و اما ظهور کلام به شکل تصدیقی (فرقی نمی‌کند که تصدیقی اول باشد یا تصدیقی ثانی) در اراده متکلم بر معنای حقیقی از جهت استعمال و مراد جدی

فیزول بقیام القرینه المذكورة^۳ و یتحول من المعنی الحقیقی الی المعنی الذی تدلّ علیه القرینه.

(ظهور کلام در مقام تصدیق) با قیام قرینه متصل، زائل می‌شود و از معنای حقیقی به معنایی که قرینه بر آن دلالت می‌کند، متحول می‌شود.

Sco۲: ۱۷:۰۰

تأثیر قرینه منفصله بر دلالت های سه گانه

قرینه منفصله هیچ تأثیری در دلالات و ظهورات کلام ندارد.

بیان شد که قرینه منفصله قرینه‌ای است که بعد از انعقاد کلام می‌آید؛ یعنی بعد از آن که ظهور کلام شکل گرفت، دیگر نمی‌توان این ظهور شکل یافته را تحت تأثیر قرار داد؛ تنها نقشی که قرینه منفصله می‌تواند ایفا کند در حجیت این ظهور است؛ یعنی در اصل حجیت - که ظهور است - نقشی ندارد، اما در حکم این ظهور - که حجیت است - ایفای نقش می‌کند و موجب می‌شود که ظهور کلام دارای قرینه، حجت نباشد.

۱. مفعول «نلاحظ».

۲. یعنی: دلالت.

۳. یعنی: قرینه متصل.

خلاصه

قرینه منفصله ظهور کلام را از بین نمی‌برد، بلکه با ظهور کلام تعارض می‌کند. در این تعارض، قرینه منفصله مقدم می‌شود و حجیت ظهور کلام را از بین می‌برد، یعنی در تعارض میان ظهور و قرینه منفصله، قرینه منفصله مقدم می‌شود.

تطبیق

و أما القرينة المنفصلة فلا تززع^۱ شيئاً من هذه الظهور و انما تشكل تعارضاً بين ظهور الكلام الأول و بينها^۲ و تقدم عليه وفقاً لقاعدة الجمع العرفي.

اما قرینه منفصله هیچ یک از ظواهر سه گانه کلام را، متزلزل نمی‌کند، بلکه تنها تعارضی را بین ظهور کلام اول و قرینه منفصله ایجاد می‌کند. و بدین صورت قرینه منفصله بر ظهور کلام اول مقدم می‌شود، به دلیل موافقت با قاعده جمع عرفی.

Scor: ۲۱:۰۹

تناسب میان حکم و موضوع

گاهی اوقات یک قرینه موجب می‌شود که حکمی که بر موضوعی رفته، بر بخشی از مصادیق آن مترتب باشد و یا به افرادی خارج از آن موضوع نیز منطبق گردد.

به عبارت دیگر، گاهی قرینه، موضوع حکم را از آنچه که هست تضییق می‌کند و گاه آن را توسعه می‌دهد. چنین قرینه‌ای اشکال مختلفی دارد:

قرینه خاص: مانند جایی که متکلم می‌گوید: «اکرم العلماء» و بعد با قرینه می‌گوید: «لا تکرّم الفساق منهم». در این حالت، جمله دوم باعث می‌شود که وجوب اکرام که در مورد علما می‌باشد، برای همه علما ثابت نباشد و محدود به علمای خاص شود.

گاهی نیز توسعه می‌دهد. مثلاً وقتی متکلم می‌گوید: «لا تأکل الرمان» و بعد می‌گوید: «لانه حامض»، این قرینه باعث می‌شود که حرمت اکل - که در این حکم به آن اشاره شده است -، مختص به رمان و انار نباشد و وسعت پیدا کند و هر چیز ترشی را در برگیرد.

قرینه عام: یکی از این قرائنی که می‌تواند موضوع حکم را توسعه یا تضییق دهد، قرینه‌ای است عامه تحت عنوان مناسبت حکم و موضوع.

^۱ . یعنی: تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.

^۲ . مرجع ضمیر: قرینه منفصله.

توسعه: مثلاً زمانی که مولا بگوید: «لا تأکل الرمان» و بعد بگوید: «لأنه حامض». در اینجا حرمت از انار به همه چیزهای ترش توسعه پیدا کرده است.

خاص

تضييق: مثلاً وقتی مولا بگوید: «أكرم العلماء» و بعد بگوید: «لا تكرم الفساق منهم».

قرینه

توسعه: وقتی مولا بگوید: «لباس خود را در صورت نجس شدن بشوی»؛ مولا از شستن استفاده کرده است، لکن عرف از شستن، استعمال آب را می فهمد.

عام

تضييق: زمانی که مولا بگوید: «اگر نجاستی در کوزه افتاد از آب آن وضوء نگیر»؛ در این مثال نیز، در کوزه بودن آب خصوصیتی ندارد و عرف این را خواهد فهمید که هر ظرفی در آن نجاست بیفتد، دیگر نمی توان از آب آن وضوء گرفت.

مثال

وقتی مولا می گوید: «اغسل ثوبک اذا أصابه البول؛ لباس خود را در صورتی که به آن بول اصابت کند، بشوی»، در اینجا مولا از «غسل» استفاده کرده است. شستن، تنها با آب نیست و این از مراجعه به کتب لغت فهمیده می شود.^۱ یعنی شستن با هر مایعی می تواند صورت پذیرد، ولی وقتی به عرف مراجعه می کنیم، می بینیم که مقصود، شستن با آب است. اینجاست که مناسبت حکم و موضوع بر اساس فهم عرف باعث شده است که حکم (متطهریت غسل) محدود به غسل با آب شود، نه غسل با هر مایعی. گاهی نیز حکم در دلیل، مرتبط به حالت خاصی می شود، اما عرف این مورد خاص را فاقد موضوعیت می بیند و تشخیص می دهد که هر چند در دلیل به آن اشاره شده است، اما موضوعیتی ندارد.

مثال

در صورتی که مولا بگوید: «اگر نجاستی در آب کوزه افتاد از آب آن وضوء نگیر»، هر چند مولا آب را در حالت بودن در کوزه تصویر نموده است، اما در کوزه بودن آب، از دید عرف موضوعیت ندارد؛ لذا اگرچه این دلیل تنها برای این مورد خاص وارد شده است، اما عرف از آن حکمی عام را می فهمد و نسبت به تمام مواردی که آب در چیزی مانند کوزه است، حکم را تعمیم خواهد داد. اینجا مناسبت حکم و موضوع، نقشی تعمیم دهنده یافته است.

^۱ . ر.ک: ابن سکیت اهوازی، ترتیب اصلاح المنطق، ص ۲۷۹، رضا مهیار، فرهنگ ابجدی، ص ۱۰۰، سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۰۰.

تطبیق

مناسبات الحكم و الموضوع

قد يذكر الحكم في الدليل مرتبطاً بلفظ له مدلول عام و لكن العرف يفهم بثبوت الحكم لحصة من ذلك المدلول، كما إذا قيل: «إِغْسِلْ ثَوْبَكَ إِذَا أَصَابَهُ الْبَوْلُ»

تناسب حكم و موضوع

گاهی حکم در دلیل، مرتبط با لفظی ذکر می‌شود که دارای مدلولی عام است، و لكن عرف ثبوت این حکم را برای بخشی از مدلول آن لفظ می‌فهمد؛ همان گونه که گفته می‌شود: «لباس خود را اگر بول به آن اصابت کرد، بشوی».

فإن الغسل لغة قد يطلق على استعمال أى مائع و لكن العرف يفهم من هذا الدليل أن المطهر هو الغسل بالماء^۱ (دراین جا اگرچه) غسل از نظر لغت، بر استعمال هر گونه مایعی اطلاق می‌شود، و لكن عرف از این دلیل می‌فهمد که آن چه مطهر است، شستن با آب است.

و قد يذكر الحكم في الدليل مرتبطاً بحالة خاصة و لكن العرف يفهم أن هذه الحالة مجرد مثال لعنوان عام و أن الحكم مرتبطاً بذلك العنوان العام،

و گاهی نیز حکم در دلیل مرتبط به حالتی خاص، ذکر می‌شود، اما عرف می‌فهمد که این حالت، صرفاً به عنوان مثالی برای عنوان عام است؛ یعنی این حالت موضوعیت ندارد و حکم مرتبط به آن عنوان، عمومی است.

كما إذا ورد في قرينة وقع فيها نجس أنه^۲ لا تتوضأ منها و لا تشرب فإن العرف يرى الحكم ثابتاً لماء الكوز أيضاً و أن القرينة مجرد مثال.

هم چنان که درباره ظرفی که نجاست در آن افتاده است مولا می‌گوید: «از این ظرف وضوء نگیر و آب نخور»؛ چرا که عرف این حکم را در مورد آب کوزه نیز ثابت می‌داند و ظرف را صرف مثال تلقی می‌کند.

Sc04: ۳۲:۴۴

جمع بندی بحث مناسبات حکم و موضوع

تعمیم‌ها و تخصیص‌ها غالباً بر اساس مناسبت حکم و موضوع استوار هستند. البته گاهی نیز ممکن است این تعمیم و تخصیص بر اساس قرینه‌ای خاص باشد.

به هر حال مسلم آن است که حکم در اذهان عقلا، دارای ارتکازات و مناطاتی است که همین ملاک‌ها و مناطات منجر به این می‌شود که حکم از آن چه که در دلیل آمده است، گاهی محدودتر و گاهی عام‌تر باشد.

این‌ها (تعمیم‌ها و تخصیص‌ها) همان ظهورات عرفی، یعنی مناسبت حکم و موضوع هستند و مثل دیگر موارد ظهور- به حکم قاعده حجیت ظهور-، حجت می‌باشند.

^۱ . جمله «هو الغسل بالماء»: خبر «أن».

^۲ . فاعل «ورد».

تطبيق

و هذه التعميمات و تلك التخصيصات تقوم في الغالب على أساس ما يسمى بمناسبات الحكم و الموضوع، حيث إن الحكم له^١ مناسبات و مناطق مرتكزة في الذهن العرفي،

این تعمیم ها و آن تخصیص ها غالباً بر اساس آن چیزی است که مناسبات حکم و موضوع نامیده می شود؛ به طوری که حکم دارای مناسبات و مناطهایی است که در اذهان عرف ریشه دوانده است، بسببها ینسبق إلى ذهن الإنسان^٢ عند سماع الدلیل التخصیص تارة و التعمیم^٣ أخرى و هذه الإنسباقات حجة، لأنها تشكل ظهوراً للدلیل و کل ظهور حجة وفقاً لقاعدة حجية الظهور كما يأتي إن شاء الله تعالى^٤.

به سبب این مناسبات و مناطق که مرتکز در ذهن عرفی است، هنگام شنیدن دلیل، تخصیص و گاهی تعمیم به ذهن انسان انسباق پیدا می کند. و این انسباقات حجتند؛ چراکه این انسباقات، ظهوری را برای دلیل تشکیل می دهند و هر ظهوری - به دلیل موافقت با قاعده حجیت ظهور- حجت است، همان گونه که إن شاء الله تعالی خواهد آمد.

Sco5: ۳۸:۲۶

^١ . مرجع ضمیر: حکم.

^٢ . جار و مجرور متعلق به «ینسبق».

^٣ . عطف بر «التخصیص».

^٤ . حلقه ثانی، البحث الثالث، حجية الظهور.

چکیده

۱. اصل در میان دلالت های تصویری و تصدیقی اول و تصدیقی ثانی، تطابق است.
۲. از هماهنگی میان دلالت تصدیقی اول و دلالت تصدیقی ثانی، ظهوری به دست می آید که نام حجیت آن، اصالة العموم است.
۳. اگر متکلم در مقام بیان مراد جدی خود باشد و فرد دچار تردید گردد که آیا در مقام هزل یا تعارف است، به کمک أصالة الجهة، او را جدی فرض می کند.
۴. قرینه بر دو نوع است:
- الف) متصل: در دلالت تصویری هیچ نقشی ندارد.
- ب) منفصل: به هیچ عنوان در دلالات کلام تأثیری ندارد.
۵. گاهی یک قرینه باعث می شود تا حکمی که بر موضوعی رفته، بر بخشی از مصادیق آن مترتب باشد.
۶. گاهی حکم در دلیل، مرتبط به حالت خاصی می شود، ولی عرف آن مورد خاص را فاقد موضوعیت می بیند.
۷. حکم در اذهان عقلا دارای ارتکازات و مناطاتی است و همین ملاک ها و مناط ها منجر به این می شود که گاه حکم از آن چه در دلیل آمده، محدودتر و یا عام تر شود.